

انتقاد و انقلاب

تقديم به:

الف. پگاه

ماه تابان عشق ام

و «زناني ديگر»

الف. زبيرم

۹۱/۵/۱

نقد، گل‌های خیالی زنجیرها را از آن رو برنجیده است که انسان
این زنجیرها را بدون خیال‌پروری یا تسلی تاب آورد، بلکه از آن رو
چنین کرده که زنجیرها را بگسلد و گل‌های زنده برچیند.

«مارکس، گامی در نقد فلسفه حق هگل: مقدمه، صفحه ۵۴»

۱

بنا به تئوري ارزش - کار «توليد کالاي و مبادلة کالاي ... از درون تودة کالاها، کالاي مشخصي را بيرون مي‌کشند که در آن ارزش همه کالاهاي ديگر يکبار براي هميشه قابل بيان است، کالاي که به منزلة تجسم بلاواسطه کار اجتماعي محسوب مي‌شود و بنا بر اين با همه کالاها به طور بلاواسطه و بدون قيد و شرط، قابل مبادله مي‌گردد - يعني پول»^۱

۲

پول، که خود کالا است، معادل عام تمام ارزش‌هاست؛ و «خدائي که در برابرش خدائي ديگر را حق حيات نيست. پول همه خدایان بشر را به خاکساري مي‌کشد و همه را به کالا تبديل مي‌کند. پول ارزش کل و متشکل از کل اشياء است و به همين علت است که همه جهان را از ارزش تهی کرده است، همچنانکه جهان انسانها و طبيعت را. پول ذات جدا شده از انسان، از کار انسان و از هستي انسان است و اين ذات بيگانه بر او مسلط است و مورد پرستش اوست»^۲.

۳

«حدود و قدرت پول، حدود و قدرت من است؛ ويژگيهاي پول، ويژگيها و قدرت‌هاي ذاتي من است: ويژگيها و قدرت‌هاي صاحب آن. بنا بر اين آنچه که هستم و آنچه که قادر به انجام دادنش هستم ابدأ بر اساس فرديت من تعيين نمي‌شود... به هم ريختگي و وارونه شدن تمام ويژگيهاي انساني و طبيعي، اخوت ناممکن‌ها و قدرت الهي پول ريشه در خصلت آن به عنوان سرشت نوعي بيگانه‌ساز آدمي دارد که با فروش خويش، خويشتن را بيگانه مي‌سازد. پول، توانايي از خود بيگانة نوع بشر است... بدین‌سان پول در پرتو اين خصيصه، [بيانگر] واژگوني عام

۱ . انگلس، آنتي دورنيگ، ص ۲۹۷.

۲ . مارکس، مسئله يهود، ص ۳۹.

فردیت‌هایی است که به ضد خویش بدل می‌شوند و ویژگی‌های متناقضی را به ویژگی‌های خود می‌افزایند... چون به مثابه مفهومی فعال از ارزش‌ها، تمام چیزها را درهم می‌آمیزد و معاوضه می‌کند، خود نیز [بیانگر] درهم آمیختگی و معاوضه عام همه چیزها - جهانی وارونه - یا به عبارتی درهم آمیختگی و معاوضه همه کیفیت‌های طبیعی و انسانی است... پول اخوت ناممکن‌هاست؛ پول باعث می‌شود اضداد همدیگر را در آغوش گیرند»^۱.

۴

ماهیت و فلسفه وجودی پول در جامعه سرمایه‌داری به مثابه «ذات اجتماعی واقعی همه افراد... و جوهر آنها»^۲ یعنی تبلور واژگون ارزش‌ها، توانایی‌ها، و کیفیت‌های طبیعی - تاریخی فردی - نوعی انسانها «چیزی نیست جز شکل دگر شده‌ای از روابط اجتماعی افراد با یکدیگر»^۳.

بنابراین، ماهیت^۴ سیال انسان، همانا روابط اجتماعی جاری‌ای است که، خود شکل شبح‌وار روابط اجتماعی اشیاء و پول در متن تضادهای رو به رشد سیستم سرمایه‌داری است. به واقع، برآمد ارتباط دیالکتیکی خودباوری آدمی، با وجود اجتماعی انتزاعی و اَبژه‌گون وی، که تحت حاکمیت سرمایه‌داری امپریالیستی درکدها و رمزها بازشناخته می‌شود، انسان بیگانه از خودی است که، در عین حال که ماهیت وی شکل روابط اجتماعی اشیاء یعنی کالاها را به خود گرفته است، شعور و آگاهی‌اش، ترکیبی از بازتاب و عینیت

۱ . مارکس، قدرت پول در جامعه بورژوازی، دست‌نوشته‌های ... ۱۸۴۴ ، صفحات ۲۲۳ - ۲۲۰ .
۲ . مارکس، گروندریسه، جلد یکم، صفحه ۱۷۵ .
۳ . همان، صفحه ۹۹ .
۴ . مارکس، تز ششم از «تزهائی درباره فویر باخ»، ایدئولوژی آلمانی، صفحه ۷۲۵ .

روابط اجتماعی مبتنی بر فتیسیسم پولی - کالانی است.

۵

اگرچه خودباوری و آگاهی اجتماعی فردی - طبقاتی انسان در پروسه «فعالیت انسانی ... همچون فعالیت عینی»^۱ ایجاد و ارتقاء می‌یابد اما، تا زمانی که نتوانسته وجود اجتماعی اَبژه‌گون و شی‌واره خود را به مثابه زائده ابزار، سرمایه، و بوروکراسی حاکم به چالش برکشد، فعالیت شخصی - اجتماعی‌اش، فعالیت عینی هستی از خود بیگانه‌ای است که در بستر و تنگنای پس زمینه‌های روانی - فکری‌اش، که هم ساختاری‌اند و هم پروژة ایدئولوگها و مزدوران فکری سیستم، شرایط سرکوب‌کننده و سترون موجود را در ساختار وجودی خود و در زندگی‌اش بازتولید می‌کند.

این پس زمینه‌ها، لایه‌های سخت و زیرساختار [نه بمتابۀ ناخودآگاهی] عقلانیت، عواطف، اخلاق و وجدان، و کلاً منش انسان تحت سلطه مناسبات پولی - کالانی، و ایده‌های طبقه حاکم است که در کنش و واکنش آدمی در طول زندگی‌اش از جنین تا پیری، با همیاری مجموعه سنت‌ها، مذاهب، کارکردهای ایدئولوژیک نظام، و سرکوب پلیسی - نظامی، تضادهای طبقاتی و منزلت‌های اجتماعی موجود را امری طبیعی، قانونی، و مشیت الهی می‌نمایانند.

به بیان زیبا و مؤجزگرا مشی «کسانی که بر آنان حکومت می‌شود» «مفهومی از جهان» را پذیرفته‌اند که متعلق به طبقه حاکم است. فلسفه طبقه حاکم از یک بافت کامل از کارهای پیچیده‌ای که برای قابل فهم عامه شدن آن صورت می‌پذیرد می‌گذرد، تا به صورت «عقل سلیم» آفتابی شود؛ یعنی به صورت فلسفه توده‌هایی که اخلاق و آداب و آئین‌های رفتار مرسوم در جامعه‌ای را می‌پذیرند که

۱. مارکس، تز یکم از «تزمایی درباره فویرباخ»

در آن زندگی می‌کنند»^۱.

۶

گسترده فضاها و اطلاعاتی - امنیتی و دستگاه‌های پلیسی - نظامی، هم عیان هم نمادین، خود گواه است که پس زمینه‌های فکری - روانی آدمی و عقل سلیم وی، علیرغم جان سختی و چغری بودن، مقاومت آنها در برابر تشدید بحران‌های ادواری و ساختاری سرمایه‌داری، رشد فزاینده تضادهای طبقاتی، جنسیتی و غیره، و در برابر میل به رهائی از زندان تنهائی زندگی و رخوت و سستی زندگی روزمره، گرایش به خودیابی بدن و شعور و عواطف، نیاز طبقاتی و انسانی - تاریخی به آزادی و عدالت، و در برابر واکنش به احساس بی‌ارزشی و کهنتری و تحقیر شدن، در برابر تبعات تخریب محیط زیست، و نفوذ جهانی و فرامرزی تکنولوژی‌های ارتباطی و انفورماتیک در زندگی انسانها، و بسیاری چیزهای دیگر چقدر شکننده بوده و نهایتاً از هم گسیخته می‌شوند. به راستی «بورژوازی پیش از هر چیز گورکنان خود را پدید می‌آورد»^۲.

۷

وقتی که تضادهای ساختاری شیوه تولید سرمایه‌داری بر کلیت و تار و پود سیستم غلبه نمود، و محدودیتهای تاریخی - اجتماعی آن آشکار شد، و توجیه وضع موجود در سایه کژنمایی‌های ایدئولوژیک - فرهنگی به سستی گرائید، و دیگر «ارواح دوران گذشته ... اسامی آنان، شعارهای جنگی و لباسهای آنان»^۳ که طبقات سلطه‌گر «به یاری می‌طلبند ... تا با این زبان عاریتی صحنه جدیدی از تاریخ

۱ . جوزیه فیوری، آنتونیو گرامشی - زندگی مردی انقلابی، صفحه ۲۹۵.

و نیز، ایدئولوژی آلمانی، ترجمه زوبین قهرمان، صفحه ۵۷ .

۲ . مارکس و انگلس، مانیفست حزب کمونیست، صفحه ۶۸ .

۳ . مارکس، هیجدهم برومر لویی بناپارت، صفحه ۲۸ .

جهان را بازی کنند»^۱ از تحريك و برانگیختن تكلیف، ترس، و تكريم توده‌ها ناتوان شدند، طبقات حاكم ماسك از چهره برگرفته، به سرکوب عریان و غل و زنجیر و دیگر اعمال ضد بشري بمثابه حبل‌المتین دست می‌یازند تا، از تکوین «شرایط ذهنی» انقلاب مانع شوند. در چنین شرایطی، حرکت توده‌ها و طبقه مولد ارزش اضافی، از سوئی تحت مکانیزمهای جبر ساختاری، عمدتاً حول نیازها و درخواستهای صنفی و اقتصادی و ملموس‌تر جریان می‌یابد، و از سوئی دیگر به خاطر سرکوب هرگونه نیاز و حق انسانی - حیاتی، و کشتن امید و تباهی زندگی آحاد مردم بالاخص جوانان، خیزش‌ها و حرکات خشم‌آگین اعتراضی - مطالباتی به پا می‌شود که، گاه بنا به توان حرکت توده‌ها و طبقه کارگر، فضای «پس زمینه‌ها» و «عقل سلیم» را می‌شکافد و به عدالت‌خواهی و آزادی‌خواهی می‌گراید اما، به علت محصور بودن در محدوده حقایق مبرهن و مسلم بر ساخته، از چهارچوب مالکیت خصوصی و تقسیم کار اجتماعی بورژوازی، و وجود اجتماعی طبقاتی فراتر نمی‌رود و در بهترین وضعیت به انقلاب سیاسی منجر می‌شود، بی‌آنکه در ارکان اساسی سیستم تغییرات بنیانی ایجاد گردد.

راه پُر فراز و نشیب تکوین آگاهی طبقاتی، خودیافتگی، و تبدیل شدن طبقه کارگر، همه نیروهای مولد کار مادی و غیرمادی به «طبقه‌ای برای خود» در وحدت و پیوند با پیشروان متشکل طبقه و کمونیست‌ها هموار می‌گردد.

بدین روی، جز با تحقق «شرایط ذهنی» انقلاب، نمی‌توان از میوه رسیده «موقعیت انقلابی» برای نفی انقلابی شیوه تولید سرمایه‌داری بهره جست.

۱. مارکس، هجدهم برومر لویی بناپارت، صفحه ۲۸.

سوژه فعال سياسي و متشکل، در پراتيک انقلابي - انتقادي قادر است در جهت تغيير دادن شرايط عيني اي، که بي وجود آن، امکان دگرگون سازي از وي سلب مي گردد، مؤثر واقع گردد. دخالتگري انقلابي و پويا در وضعيت موجود، به منظور آفريدن اشکال ديگر حيات انساني، امري گريزناپذير است.

احالة فعاليت پراتيکي - انتقادي به پس از «رُخدادها»، انفعال، محافظه کاري، اپورتونيسم، و کرنش به سيستم سرمايه داري همچون جبر ناگزير «شرايط عيني» است؛ يعني عدم پالودن فعال انضمامي خود و جامعه از بيگانگي و روابط شيء شده، در پروسه عمل اجتماعي - انقلابي؛ يعني صرفاً نظوروزي، پژوهيدن، و انباشتن ذهن از تنوريهاي مارکسيستي، بي محک عمل انقلابي؛ يعني در انتظار روز موعود ماندن: ظهور حرکتهاي توده اي و کارگري. زان پس، خزیدن بر رأس امور؛ يعني انگل و زانده ويرانگر رخدادها شدن.

عدم درک رابطه ديالکتيکي ميان شرايط عيني و «شرايط ذهني» به مثابه سوژه و عامل انقلابي، در بهترين حالت، به درستي در غلتيدن در ماترياليسم فويرباخي است که در آن «شيء، واقعييت و حسيّت فقط به «شکل موضوع يا نگرش درک مي شود و نه بصورت فعاليت محسوس انساني يعني پراتيک و نه ذهني»^۱

براي رهائي از قيود و زنجيرها، و چند پارگي فردي - اجتماعي، براي عينيّت يافتگي طبيعت سيال انساني - اجتماعي فردي - نوعي

۱ . مارکس، تز يکم از «تزمایي درباره فويرباخ»

آدمي، و براي تحقق جامعه‌اي انساني و انسانيت اجتماعي راستين آدمي، «براي توليد بزرگ مقياس ... آگاهي کمونيستي، و براي موفقيت خود آرمان، تغيير انسانها در مقياس وسيع ضرور است، تغييری که تنها در يك جنبش عملي، در يك انقلاب، امکان‌پذير است»^۱.

البته با توجه به دلایل پيش گفته [شماره‌هاي ۶ و ۷] و نیز ظهور جنبش‌هاي جديد در ميان طيف‌ها، اقشار، و طبقات اجتماعي تحت ستم و استثمار سرمايه‌داري، اينك اشكال و محتوای بروز انقلابات گاه، چنان دچار تغييرات شده که، با طي پروسه‌اي که در گذشته منجر به شکل‌گيري و پديداري آنها می‌شد متفاوتند. انقلاب يك پروسه است. تحت حاکمیت «زور و ارتجاع»^۲ نئولیبرالیسم، در بسياري از نقاط که در چهارچوب تقسيم کار امپريالیستي برپا هستند هر لحظه، با هر انگیزه امکان قیام‌ها و تکوين انقلابات محتمل است. این امر، وظایف خطيري بر دوش پيشروان و کمونيستها می‌نهد.

بدین‌روي، در این فرایند که «تطابق تغيير اوضاع و فعالیت انساني می‌تواند فقط بمثابه پراتیک دگرگون شونده تلقي گردد و تعقلاً درك شود»^۳ ارتقاء تنوري در توده‌ها به آگاهی پراتیکی - انتقادي و تبديل آن به نیروي مادي، امري خودبخودي نبوده و در ارتباط عرضي و دیالکتیکی با نیروهاي متشکل پيشرو و کمونيست متحقق می‌شود.

بنابراین، تغيير همه جانبه و عاري از روابط هيرارشیک طبقاتي و قدرت‌مدار، که از هم اینك باید به عمل آید تا در جریان «موقعیت انقلابي» به طلای ناب‌تر بگراید، از جمله به این عوامل وابسته است: سخت‌کوشي و احساس مسئولیت، گستره عقلانیت پراتیکی و آگاهی سياسي - اجتماعي، ضمن ایمان به رهائی عشق به توده‌ها به

۱ . مارکس، ایدئولوژی آلمانی، ترجمه زوبین قهرمان، صفحه ۴۹.

۲ . لنین، امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داري.

۳ . مارکس، ایدئولوژی آلمانی، تز سوم «تزهائی درباره فویر باخ»، ترجمه تیرداد نیکی.

طبقات کارگر و تهیدست، درک منطقی و دیالکتیکی و عملی - عاطفی
ماتریالیسم پراتیکی و جهان بینی کمونیستی و تبدیل آنها به نیروی
مادی - انقلابی در تاروپود منش و رفتار و کلیت وجود خود.

۱۲

کمونیست بودن ادعا نیست؛ چه بسا اندیشه‌ها و منافع لیبرالی که
در روند زندگی انسان، در مغز و شعور وی لانه کرده‌اند و در
سطحی از آگاهی و خودباوری‌اش، که در تنگنای مالکیت خصوصی
محصور گشته است، با ظرافت، با ظاهری منطقی و معقول، و با
رنگ و لعابی پرشور و حرارت به طور نظری و عملی انعکاس
می‌یابند.

بنابراین، در نیفتادن جدی و انقلابی با لایه‌ها، رسوبات، و
تظاهرات مبتنی بر از خود بیگانگی و مناسبات شی‌عواره اجتماعی
در خود و جامعه، یعنی با نفی دیالکتیکی آنها در انضمامیت خود،
همیشه خطر انحراف در گرایشات نظری - عملی انقلابیون، به ویژه
در بزنگاه‌های تاریخی، و در غلطیدن آنها به انواع اپورتونیسیم^۱،
تشکلات و جنبش‌های اجتماعی و غیره را تهدید می‌کند.

۱۳

از جمله وظایف مبرم انقلابیون، جایگزین ساختن جوهر خود
ساخته است در پراتیک کار، پروسه زندگی، در متن روابط اجتماعی
و مبارزات طبقاتی - سیاسی، و در ضمن تفحص انتقادی - مطالعاتی
به جای ماهیت برساخته روابط اجتماعی مبتنی بر فتیشیسم پولی -
کالایی، مذاهب و سنت‌ها، و پروژه‌های ایدئولوژیک - فرهنگی
پردازش منش و ایده، توسط حاکمان.

۱ . لنین، درک لیبرالی و مارکسیستی از مبارزه طبقاتی، در بحران
منشویسم و هفت مقاله درباره اکنومیسیم: «... اپورتونیسیم، این
بردگان اندیشه‌های لیبرالیسم».

امتناع از سازگاری با جامعه‌پذیری، امتناع نقاد از انطباق و همسانی با ارزش‌ها، وجدانیات و اخلاق و ایدئولوژی طبقه حاکم، عملاً نفی سوژه‌گی ایدئولوژیک صرف و منفعل گفتمان رایج، و مناسباتی است که نافی عاملیت ارگانیکی فردی - نوعی آدمی، و ثبوت انسانیت اجتماعی اوست؛ عملاً رهائی بدن، شعور، زبان و گفتار، احساسات و عواطف و تمام استعدادهای انسان و روابط اجتماعی وی از اسارت تعلقات طبقاتی است. و از «شعارها و سنت‌های تمام نسل‌های مرده [که] چون کوهی بر مغز زندگان فشار می‌آورد»^۱، و از «ساخت استبدادی خشن زندگی»^۲.

تحلیل گفتمانی از خود بیگانگی که متقارن و مبتنی بر شعور و آگاهی اجتماعی منطبق با عینیت هستی رازواره اجتماعی است، در پروسه پراتیکی - انتقادی انسان «به منزله فعالیت عینی»^۳ وی و «فحوای فعالیت «انقلابی»^۴ اش به گفتمان‌های پویا و دینامیک، خلاق، انسانی، و به تفکر انتقادی گذر می‌کند.

«انتقاد درون حزبی، سلاحی است که به امر استحکام تشکیلات حزب و تقویت نیروی رزمنده آن کمک می‌کند... منظور از انتقاد، ارتقاء نیروی رزمنده حزب جهت نیل به پیروزی در مبارزه طبقاتی است»^۵.

۱ . مارکس، هیجدهم برومرلوئی بناپارت، صفحه ۲۸.
 ۲ . پائولوفریره، آموزش شناخت انتقادی، صفحه ۵۹.
 ۳ . مارکس، تز یکم از «تزهایی درباره فویرباخ»
 ۴ . مارکس، تز یکم از «تزهایی درباره فویرباخ»
 ۵ . مائو، منتخب آثار، جلد ۱، صفحه ۱۶۴.

۱۷

کمونیست یعنی کسی که به درک عملی مبارزات طبقاتی در
پروسة پراتیکی - انتقادی می‌پردازد.

۱۸

کمونیست، ماتریالیست پراتیکی - انتقادی - انقلابی است که هدفش
تغییر انضمامی خود و جهان است.

۱۹

«انتقاد و انتقاد از خود» یکی از شیوه‌هایی است که در پراکسیس
عمقی و عرضی تشکلات رزمنده هم‌پیوند با طبقات فرودست به
ویژه طبقه کارگر، همچون روبندة برفها و کثافات و کدریهای آئینه
و منظرگاه پویش انقلابی و انقلابیون، یعنی با نفی نظام‌مند و
مستمر سیستم طبقاتی جنسیت‌مدار^۱ حاکم، و نفی مالکیت خصوصی
بمثابه از خود بیگانگی آدمی [مارکس، دست‌نوشته‌ها]، افق‌های
روشن‌تر و شفاف‌تری را به روی توده‌های متشکل و انقلابیون
می‌گشاید؛ افق‌هایی که انسان را به سوی «تملك ... زندگی انسانی»
خود برکشد.

۲۰

بر پیشروان نبرد طبقاتی و اجتماعی و غیره و کمونیست‌هاست
که «هر کدام از روابط [آنها] با بشر و طبیعت ... نمود ویژه‌ای
باشد که با اُبژه‌های اراده و زندگی فردی واقعی [شان] منطبق

۱. زیرا هم‌اینک، باز تولید سلطه سرمایه‌داری با بازتولید سلطه
مردسالاری درهم سرشته است و بالعکس. ارجاع به درآمدی بر فرودستی
زنان و نیز پاره‌گفتارهای عشق.

باشد»^۱، تا در همه حال، در نمودهای فردی - اجتماعی خود، تبلور عناصر و سازمان یافتگی کمونیستی، و معرف عملی ایده‌ها و آرمان خود باشند.

۲۱

بنا به شالوده جهان‌بینی کمونیستی، یعنی ماتریالیسم پراتیکی - انتقادی، تنها با «فرا رفتن ایجابی از مالکیت خصوصی، یعنی تحت تملک در آوردن زندگی انسانی، [که] همانا فرا رفتن ایجابی از هرگونه بیگانگی است، و به کلام دیگر [با] بازگشت آدمی از مذاهب، خانواده، دولت و غیره به وجود انسانی یعنی به وجود اجتماعی خویش»^۲ است که رهائی انسان و تحقق برابری و آزادی اجتماعی امکان واقعی و عملی می‌یابد. به عبارت دیگر، با نفی عملی - نظری کلیت روابط اجتماعی شیءگونه، مسخ‌کننده، تحریف‌کننده، و مخدوش به مثابه «جهانی وارونه» که سیستم‌های طبقاتی را بازتولید می‌کنند، همزمان و توأم با پالودن خویش از چنگ اختاپوس از خود بیگانگی است که ماهیت و آگاهی، و کلاً وجود فردی - اجتماعی پیراسته از هستی طبقاتی آدمی، می‌تواند یک هستی به راستی آزاد، شاد، شکوفا و «انسانیت اجتماعی شده»^۳ باشد.

۲۲

بازگشت به وجود انسانی، یعنی بازگشت به وجود اجتماعی خویش، تحقق جامعه‌ای است که در آن «یک انسان، نیاز انسانی شخصی دیگر می‌شود یعنی آنجا که آدمی در هستی فردیش یک

۱. مارکس، قدرت پول در جامعه بورژوازی، دست‌نوشته‌های ... ۱۸۴۴.

۲. مارکس، مالکیت خصوصی و کمونیسم، دست‌نوشته‌های ... ۱۸۴۴، صفحه ۱۷۱ - ۱۷۰ و نیز، همان، ص ۱۷۰ - ۱۶۹: «فرا رفتن ایجابی از مالکیت خصوصی یعنی از خود بیگانگی آدمی ... [در واقع] بازگشت کامل آدمی به خویش به عنوان موجودی اجتماعی (یعنی انسانی) است.»

۳. مارکس، تز دهم از تزهائی درباره فویر باخ

هستی اجتماعی نیز می‌باشد»^۱.

منابع

۱. مارکس، گامی در نقد فلسفه حق هگل: مقدمه، ترجمه: مرتضی محیط، نشر اختران.
۲. انگلس، آنتی دورینگ، انتشارات کارگر، ۱۹۷۸.
۳. مارکس، گروندیسه، جلد یکم، ترجمه: پرهام و تدین، انتشارات آگاه.
۴. مارکس، دستنوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴، ترجمه: حسن مرتضوی، انتشارات آگاه.
۵. مارکس، سرمایه، جلد یکم، ترجمه: حسن مرتضوی، انتشارات آگاه.
۶. مارکس و انگلس، ایدئولوژی آلمانی، ترجمه: تیرداد نیکی، نشر شرکت پژوهشی پیام پیروز، ۱۳۷۷.
۷. مارکس، ایدئولوژی آلمانی، ترجمه: زوبین قهرمان، انتشارات یاور، ۱۳۵۹.
۸. جوزپه فیوری، آنتونیوگرامشی - زندگی مردی انقلابی، ترجمه: مهشید امیرشاهی، انتشارات خوارزمی.
۹. مارکس، هیجدهم برومر لویی بناپارت، ترجمه: محمدپور هرمزان، نشر پرسش، ۱۳۸۶.
۱۰. مانوتسه تونگ، منتخب آثار، جلد یک، اداره نشریات زبانهای خارجی پکن، ۱۹۶۹.
۱۱. لنین، بحران منشویسم و هفت مقاله درباره اکتونومیسم، ترجمه محسن فریدنی، انتشارات افراز، ۱۳۶۰.
۱۲. مارکس و انگلس، مانیفست حزب کمونیست، ترجمه محمد پور هرمزان.
۱۳. مارکس، مسئله یهود، انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، ۱۳۵۹.

۱. مارکس، مالکیت خصوصی و کمونیسم، دستنوشته‌های ... ۱۸۴۴، صفحه ۱۶۸.

آنچه از پی می‌آید، مواردی از نمودها و آثار از خودبیگانگی در متن مناسبات بت‌واره پولی - کالائی، و شیء‌شدگی آدمی در روابط اجتماعی اوست که در منش، تفکر، نگرش، رفتار و عمل فردی - تشکیلاتی وجود داشته و چه بسا تعیین کننده‌اند؛ این موارد که گاه به عینه^۱ از کتب مختلف برگرفته شده‌اند، و در عین حال حاصل برخوردها، شنیده‌ها، و تجارب زیسته‌اند بدون طبقه‌بندی معرفتی، خصلتی، تشکیلاتی و غیره، بدون تقدیم و تأخر، و بدون رابطه علت و معلولی بدین گونه‌اند:

- تبدیل انتقاد و انتقاد از خود، به نوعی مته به خشخاش گذاشتن و عملاً بی‌اعتبار ساختن مورد و موضوع نقد، و اساساً خود این شعار، و نیز تبدیل شعار به فریادهای خودنمایانه.

- عامیانه کردن شعار انتقاد از خود

- بی‌شهامتی فکری و عملی، به هر علت.

- انتقاد برای انتقاد

- احتمال در غلتیدن «انتقاد از خود» به محکمه‌های درونی تفتیش عقاید و یا واشکافی ویژگیها و کاراکتر افراد در ملاء عام یا تشکلات، که می‌تواند مخرب باشد.

- انتقام‌جویی و تلافی از انتقادکنندگان.

- انتقاد را نفی خود پنداشتن.

- انتقادناپذیری و خود را کامل، مقدس و بی‌نیاز از اصلاح پنداشتن.

۱. به عمد از کتب و نویسندگان آنها نام برده نمی‌شود.

- عدم تحمل و مدارا در فرهنگ سياسي و روابط اجتماعي، در همه سطوح و طيف‌ها.

- اقتدارطلبي، رياست‌طلبي، انحصارگرایی.

- منیت، خودبيني و خودمحوري، کیشِ شخصیت

- گرایش به نظم‌پادگانی.

- خود برتربيني از زاویه زیاد دانستن و بهتر فهمیدن...، به رُخ کشیدن و عَرّه شدن بر توانائي‌هاي خود و لافزني.

- انتظار تمکين، مقبولیت از طرف اعضاء يا توده‌ها، نه پذیرش برخورد نقّادانه، توده‌سازي و تسلیم‌پذيري مردم يا اعضاء.

- غلبه سازگاري و انفعال بر نقّادي، کرنش به وضعیت موجود و تسلیم‌پذيري.

- بندبازي در دوستي‌ها و رفاقتها، و در نتیجه‌ی آن ايجاد فضاي بدبيني در روابط.

- غلبه ارتباط بر استعدادها و توانايي‌ها.

- مزدورمنشي، چنانچه خود را فقط در قبال رؤسا مسئول دانستن.

- ناراستي و پنهان داشتن حقايق از رفقا و توده‌ها.

- دو پهلو گفتن و رفتار کردن، مودیانه عمل کردن، شفاف نبودن.

- حسابگري‌هاي اپورتونيستي در ابراز عقايد.

- تظاهر به خوبی، دوستی، رفاقت، مردم‌گرایی و انقلابی بودن؛
دوگانه بودن.

- سکتاریسم و فرقه‌گرایی، که موضعی احساسی و غیرانتقادی
است، ضد گفت‌و شنود، و لذا ضد ارتباطی است.

- روحیه گروه‌پرستی، «که در واقع تنگ‌نظرانه‌ترین اندیویدوآلیسم
در آن نهفته است».

- زودرنجی و برافروختگی.

- تعصب‌گرایی، برخورد احساسی.

- ذهنی‌گرایی و عدم نگرش عینی و دیالکتیکی.

- گرایش‌ها و غلبه خصوصیات خرده بورژوازی

- راحت‌طلبی، فرار از دشواریها و وظایف سخت، تن‌آسایی.

- بروز روحیه یاغیگری و گاهاً تکروی، به جای کار منظم و با
حوصله، دشوار و طولانی. آنها در پی نتایج زود رسند و نیز به
عمل بیشتر بها می‌دهند. حوصله ندارند که نهایتاً با توده‌ها در
مبارزه سخت شرکت جویند.

- آگاهی جزمی و دگماتیسم، فقدان انعطاف‌پذیری نسبت به مادیت
بخشی خلاقیت، تحقیق و غیره.

- دگماتیسم و مطلق نمودن اصول عام نسبت به شرایط خاص.

- درآوردن وظایف از درون اصول عام بدون در نظر گرفتن به قول
پاولف «آقای واقعیت» و شرایط عینی.

- دگماتیسم و پافشاری بر نظریه یا عقیده غلط و باطل، به خاطر احساس کهنتری و کسر شأن، یا ترس از دست دادن موقعیت و جایگاه

- انحرافات فلسفی، مثل پراگماتیسم، امپریسم و ...

- انحراف از مشی پرولتاری، مثل اکونومیسم، ماجراجویی، تشکل‌گریزی.

- برخورد ذهنی و غرض‌ورزانه و از روی پیشداوری که می‌تواند حساب‌گرایانه و مودیانه هم باشد.

- ارباب یا حالت پدرانۀ داشتن با همه. برخورد آمرانه و سلسله‌مراتبی. سالاری پدر مآب و نخبه‌گرا.

- سالاری‌گرایی و تبعیت از انواع سالاری‌ها.

- پُرگوئی و حرافی. اظهار فضل.

- یکسان‌پنداری و همگون‌گرایی، و ندیدن تفاوتها.

- قیاس به نفس، محوریت خود و ارجحیت منافع شخصی در همه حال، انفرادمنشی، فردیت بورژوائی.

- بی‌انضباطی، عدم احساس مسؤلیت فردی - تشکیلاتی، و ننگاری، نظم‌ناپذیری.

- کوچکترین مورد نقض انضباط کافی است تا شکافی به وجود آید که دشمن بتواند در آن چنگ اندازد.

- عدم ریشه‌یابی اشتباهات: معرفتی یا خصلتی، شرایط و عوامل بیرونی و یا درونی.
- حراست و نگاهداری کادرها، با لاپوشانی اشتباهاتشان، مطمئناً به معنی فاسد کردن همین کادرها می‌باشد و آسیب‌زدن به همه چیز.
- سرپوش گذاشتن یا چشم فرو بستن بر ضعف‌های منشی و تشکیلاتی.
- تقسیم کار بورژوائی، و تخصص‌گرایی ربات‌گونه، بیروح و انتزاعی.
- انفصال تئوری و پراتیک، و عمدتاً یا به طور مطلق گرایش به یکی از آن‌ها.
- دوری گزیدن از مبارزه سیاسی و اجتماعی.
- عدم شکوفایی استعدادها و نگرش‌ها، عدم خلاقیت، تقلید صرف.
- عدم انطباق سرشت واقعی افراد و تشکلات با آنچه می‌نمایند.
- بی‌تناسبی وظایف با تواناییها و کشش‌ها.
- مقایسه به عین، یا با خود یا با دیگران و ندیدن علل و ریشه‌های متفاوت، در حالیکه نموده‌ها به ظاهر همگون و همسانند.
- اهمال، ناپیگیری و ناپیوستگی در انجام وظایف و مسئولیت‌ها.
- ساده‌لوحی و ناهشیاری و زودباوری.

- درویش مسلکی.

- درخود بودن و انزوا، عمل فردی، عدم گرایش به کار جمعی.

- رواج فرهنگ و رفتار لومپنی، از قبیل جوکهای جنسیتی و قومی، ناسزا و فحاشی ولو به دشمن طبقاتی، هوسرانی، طفیلی‌گری، تزلزل، شکم‌چرانی، نیشخند و دست‌انداختن.

- رفرمیسم؛ نادیدن تعرض بمتابه جوهر سیاست و مبارزه پرولتری.

- نادیدن رفرم بمتابه بستر، لحظه و مقطعی برای آماده‌سازی و آماده شدن جهت برداشتن گامهای بلندتر و تعرضی و انقلابی.

- بداخلاقی و تندی کردن.

- در بند عادات، سنن گذشته و دست و پا گیر ماندن.

- متابعت از آموزش یکسویه و گرایش به فرماندهی یا فرمانبری صرف. نادیدن آموزش و پرورش را امری دوسویه و دیالکتیکی میان افراد، تشکلات و توده‌ها.

- غرق شدن در زندگی خصوصی، که تفکر واقعه‌پردازانه و حادثه‌گرا، عدم تفکر کلی و سیستماتیک را در پی دارد و افراد ترسو، متلون و حسابگر بار می‌آیند.